

مفهوم‌سازی استثمار حیوانات در سرمایه‌داری درک صحیح از ترمینولوژی

کریستین استاچ



ترجمه‌ی کانال تلگرامی «ما حیوانات»



چکیده

در سه دهه‌ی گذشته، تبادل نظر میان مارکسیسم و جریان انتقادی حیوان‌گرایی انسانی به‌طور خوشحال‌کننده‌ای افزایش یافته است. پژوهشگران از مقوله‌های مارکسیستی برای تحلیل و نقد استثمار و سرکوب حیوانات در سرمایه‌داری استفاده می‌کنند. اما کاربرد مفاهیم اصلی مارکس اغلب بر قیاس‌ها و قضاوت‌های شکننده استوار است. برای مفهوم‌سازی دقیق بهره‌کشی از حیوانات و اثبات نظری مبارزه‌ی طبقاتی مشترک برای انسان‌ها و حیوانات، مقاله‌ی حاضر درک صحیح ترمینولوژی را با توجه به چهار موضوع مرتبط به هم ارائه می‌دهد. نخست، -با توضیح این نکته که مارکس رابطه میان انسان و حیوان را به‌عنوان یک تمایز ماتریالیستی تاریخی، اجتماعی - عملی و دیالکتیکی درک می‌کند، اتهام رایج علیه نظریه‌ی مارکس مبنی بر ایجاد دوگانگی انسان - حیوان رد می‌شود. دوم، بر اساس درک مبتنی بر رابطه از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، استدلال می‌کنم که حیوانات کارگر مزدی، برده یا کالاهای فوق‌استثمار شده نیستند. بلکه، به‌عنوان طبیعت به‌طور کلی، آن‌ها به‌دست طبقه‌ی سرمایه‌دار فوق‌استثمار می‌شوند و به‌شکلی استبدادی تحت ستم قرار می‌گیرند. این رابطه‌ی سرمایه - حیوان، حیوانات را به مایملک خصوصی و ابزار تولید در دست سرمایه تبدیل می‌کند. این امر پیامدهای قابل‌توجهی نیز برای نظریه‌ی ارزش کار حیوانی دارد. سوم، حیوانات ارزش یا ارزش اضافی و کالا تولید نمی‌کنند. آن‌ها محصولاتی تولید می‌کنند که به‌همراه نیروی کار آن‌ها به‌صورت رایگان به سرمایه اختصاص می‌یابد. در نهایت، چهارم، من از انتقال مفهوم بیگانگی به حیوانات به‌طور کلی دفاع می‌کنم. اما بیگانگی حیوانات باید از نوع کار اجتماعی مانند مورد انسان ناشی شود و باید شامل بیگانگی از بدن و زندگی نیز به‌دلیل شکل ویژه‌ی استثمار حیوانات در سرمایه‌داری باشد.

جامعه‌ی عادلانه و آزادی که در آن روابط متقابل بین انسان‌ها، حیوانات و طبیعت با هم آشتی داشته باشد از هیچ پدید نمی‌آید. باید تحت شرایطی که مستقیماً با آن مواجه می‌شویم و به ما داده شده، تکوین یابد و از جامعه‌ای ناعادلانه و غیرآزاد در شکل

تاریخی اخیر خود منتقل شود. به عبارت دیگر، جامعه‌ی سرمایه‌داری نقطه‌ی شروع اجتناب‌ناپذیر مبارزه برای سوسیالیسم دوستدار حیوانات است. بنابراین، لازم است مناسبات استثمار و سلطه بر حیوانات را به‌عنوان شرایط مبارزه‌ی طبقاتی برای رهایی حیوانات به بهترین شکل ممکن، تحلیل و نظریه‌پردازی کنیم.

بر این اساس، در طی سه دهه‌ی گذشته، نزدیکی محتاطانه‌ی بین حیوان‌گرایی انسانی انتقادی - درک وضعیت اسفناک حیوانات غیرانسانی - و مارکسیسم، که تا کنون عمدتاً (نه صرفاً) به مناسبات مختلف استثمار و سلطه تحت سرمایه‌داری توجه داشته است، روی داده است. به‌عنوان مثال، هنگامی که صحبت از استثمار و ستم بر سایر حیوانات در سرمایه‌داری می‌شود، پژوهشگران انسان - حیوان از اصطلاحات مارکسیستی استفاده کرده‌اند (برای منتخب کوچکی که در مقاله‌ی حاضر به آن پرداخته‌ام به این‌ها مراجعه کنید: Benton 1993b; Bujok 2015; Gunderson 2011; Hochschartner 2014; Hribal 2003; Macdonald 2016; Noske 1997; Painter 2016, 2017; Perlo 2007; Peterson 2013; Torres 2002). با این حال، این بحث هنوز به اندازه‌ی کافی اساسی نشده است و برخی از موضوعات بحث‌برانگیز اصلی هنوز باید حل شوند تا بتوان یک مبنای نظری پایدار برای مبارزه‌ی طبقاتی سوسیالیستی - حیوان‌گرایانه ایجاد کرد.^۱

به‌عنوان مثال، نزاع در مورد تمایز انسان - حیوان نزد مارکس و بر این اساس، در مورد سودمندی و سازگاری ماتریالیسم تاریخی و نظریه‌ی انتقادی او درباره‌ی سرمایه‌داری برای تحلیل استثمار و ستم بر حیوانات وجود دارد (برای مثال، Benton 1993a, 1993b; Mutherich 2004; Rosen & Wirth 2013). پژوهشگران در مورد تفسیر علمی دقیق ادغام حیوانات غیرانسانی در سرمایه‌داری بحث کرده‌اند: آیا آن‌ها کارگران مزدی هستند، بردگان، کالاهای فوق‌استثمارشده یا چیزهای دیگر؟ نگاه کنید به (Derrida 2009; Ducey 2017; Hribal 2003, 2007, 2010, 2012; Macdonald 2016; Murray 2011; Painter 2016, 2017; Perlo 2002; Torres 2007). علاوه بر این، بحث‌هایی پیرامون این پرسش که آیا حیوانات کالا، ارزش و ارزش اضافی تولید می‌کنند (به‌عنوان

مثال، Ferrari 2017؛ Hochschartner 2014؛ Macdonald 2016؛ (Perlo 2002؛ Murray 2011) و این‌که آیا آن‌ها مانند انسان‌ها بیگانه شده‌اند (به‌ویژه نگاه کنید Gunderson 2011؛ Mutherich 2004؛ Noske 1997) در گرفته است.

این بحث‌ها به همان اندازه که درباره‌ی سایر حیوانات و شکل استثمار حیوانات در سرمایه‌داری است، درباره‌ی ویژگی‌ها و پتانسیل‌های مارکسیسم کلاسیک برای نظریه‌پردازی درباره‌ی مسئله‌ی حیوانات نیز صادق است، برای به راه انداختن مبارزه‌ی طبقاتی سوسیالیستی - حیوان‌گرایانه در عرصه‌های نظری و شکل‌بخشیدن به پراکسیس انقلابی طرفدار حیوانات. به‌طور کلی، تلاش‌های (کماکان اندک) پژوهشگران برای بارورسازی مارکسیسم به‌عنوان نظریه‌ی اجتماعی انتقادی استثمار و آزادی حیوانات، گامی مهم رو به جلو است. با این حال، خوب یا بد، به نظر می‌رسد برخی از قیاس‌ها و قضاوت‌هایی که در پی این تلاش صورت گرفته است، به‌عنوان مثال، در مورد شباهت استثمار کارگران مزدی و حیوانات، همان‌طور که در زیر نشان می‌دهم، ضعیف و بی‌اساس باشند. هنوز موارد زیادی است که می‌توان از مبانی نظری غنی مارکس برای نظریه‌ی اجتماعی انتقادی بهره‌کشی از حیوانات و بررسی موضوعات و مشکلات گفته شده آموخت.

بنابراین، در بقیه‌ی این مقاله، برخی از تندترین موضوعات در بحث مارکسیسم و حیوانات غیرانسانی مورد بحث قرار گرفته است. من با ارزیابی مختصر از اتهامات علیه نظریه‌ی مارکس مبنی بر انسان‌محور و گونه‌پرست بودن شروع می‌کنم.^۲ زیرا اگر این امر درست بود، لازم بود که نظریه‌ی اجتماعی انتقادی را بر رویکردی دیگر پایه‌گذاری کنیم. در فصل بعد، درک مبتنی بر مناسبات اجتماعی مارکس از سرمایه‌داری به‌طور خلاصه بیان می‌شود تا مباحث زیر را در مورد سه موضوع اساسی نظریه‌ی مارکس، که برای نظریه‌ی اجتماعی استثمار و آزادی حیوانات نیز از اهمیت اساسی برخوردار است آماده کند. اول، درکی از رابطه‌ی سرمایه - حیوان به‌عنوان رابطه‌ی فوق‌استثمار^۳ در مقابل تصور حیوانات به‌عنوان کارگران مزدی، بردگان و کالاهای فوق‌استثمارشده بسط یافته است. دوم، نشان می‌دهم که چرا حیوانات ارزش‌های مصرفی را به‌رایگان برای سرمایه تولید می‌کنند و چرا ارزش، ارزش اضافی یا کالا تولید نمی‌کنند. در نهایت، با

پرداختن به مفهوم‌سازی باربارا نوسکه از بیگانگی حیوانات و انتقاد رایان گاندرسون از آن، مفهومی دوباره از بیگانگی حیوانات در سرمایه‌داری ارائه می‌کنم. با این تحلیل‌ها، در پی آن هستیم که نسبت به اینکه چگونه ماتریالیسم تاریخی مارکس و نقد او بر اقتصاد سیاسی می‌تواند به توسعه‌ی نظریه‌ی اجتماعی انتقادی استثمار و آزادی حیوانات کمک کند در درک نظری خود شفافیت ایجاد کند. علاوه بر این، مقاله‌ی حاضر استدلال می‌کند که درک صحیح از واژگان می‌تواند به ما کمک کند تا برای مبارزه‌ی طبقاتی برای آزادی انسان و حیوانات از لحاظ نظری، و بر این اساس در پراکسیس سیاسی - اقتصادی تجهیز شویم. بر این اساس، در پایان هر فصل فرعی، به‌شکلی کوتاه به ارتباط موضوعات مربوطه که در ادامه به آن می‌پردازم، با موضوع مبارزه‌ی طبقاتی پرولتری برای آزادی حیوانات، اشاره خواهیم کرد.

دوگانه‌انگاری انسان - حیوان و تمایز دیالکتیکی مارکس از انسان

- حیوان

برخی نویسندگان در مورد ارزش استفاده از نظریه‌ی مارکس به‌عنوان مبنای تحلیلی برای نظریه‌پردازی روابط انسان - حیوان تردیدهای جدی ابراز می‌کنند (برای مثال Benton 1993a, 1993b; Mutherich 2004; Rosen & Wirth 2013). آن‌ها استدلال می‌کنند که ماتریالیسم تاریخی مارکس و اقتصاد سیاسی انتقادی او ذاتاً واجد دوگانگی انسان - حیوان است که باید رد شود. در نتیجه، آن‌ها مارکس را متهم به ایستادن در موضع سنت دیرینه‌ی تفکر دوگانه‌انگاری غربی و گونه‌پرست و انسان‌محور بودن می‌کنند. این اعتراض علیه نظریه‌ی مارکس، هم در مطالعات انسان - حیوان و هم در بین طرفداران آزادی حیوانات کاملاً متداول است. بنابراین، ضروری می‌دانم که قبل از پرداختن به برخی دیگر از موضوعات داغ مورد بحث بین مارکسیسم و حیوان‌گرایی انسانی انتقادی، به آن بپردازم.

شاخص‌ترین مورد، اتهام ادعایی دوگانه‌انگاری انسان - حیوان نزد مارکس توسط استاد ارشد جامعه‌شناسی بریتانیایی و «اکوسوسیالیست مرحله‌ی اول» (Burkett & Foster 2016: vii) تد بنتون است (1933a: 23ff). فرض او اساساً به کارهای

اولیهی مارکس، به‌ویژه **دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴** اشاره می‌کند (MECW 3:299-348، **دست‌نوشته‌های پاریس** در ادامه). با این حال، بنتون (1993a: 35) متقاعد شده است که مارکس در طول زندگی خود، رویکرد خود را نسبت به تمایز انسان - حیوان از دوگانه‌انگاری به یک تداوم‌گرایی (continuism) طبیعت‌گرایانه اما غیرتقلیل‌گرایانه تغییر داد، به‌ویژه پس از انتشار کتاب چارلز داروین **درباره‌ی منشأ گونه‌ها** در ۱۸۵۹.

بنتون (1993a) در مقاله‌ی معروف خود، **نظر مارکس در مورد انسان‌ها و حیوانات: اومانیسیم یا طبیعت‌گرایی**، معتقد است که «مفاهیم اصلی سازمان‌دهی مارکس در **دست‌نوشته‌ها** - وجود نوعی و بیگانگی»، «بر اساس تضاد بنیادی بین طبیعت انسان و حیوان توسعه یافته است.» (ص ۲). بنتون (1993a) می‌گوید نزد مارکس سایر حیوانات «با یک شیوه‌ی زندگی معین ثابت توصیف می‌شوند» (ص ۳۲). «در مقابل، انسان‌ها در جهان خارج به‌گونه‌ای آزاد، خودآگاه و از نظر اجتماعی هماهنگ عمل می‌کنند» (بنتون 1993a: 32). در ادامه‌ی تفسیر بنتون از **دست‌نوشته‌های پاریس**، [گفته می‌شود که] مارکس معتقد است که انسان‌ها به‌دلیل بیگانگی سرمایه‌دارانه از وجود نوعی خود به وضعیت حیوانات تنزل یافته‌اند. بدین ترتیب، بنتون (1993a) فرض می‌کند که مارکس از «تضاد مطلق و عام، نه موقت و به‌شکلی تاریخی برتری‌یافته میان انسان و حیوان برای پایه‌ریزی انتقاد اخلاقی خود از شیوه‌ی زندگی سرمایه‌داری» به‌عنوان سازمان کار مالکیت خصوصی استفاده می‌کند (ص 25f). سرانجام، بنتون (1993a:32) استدلال می‌کند که درک مارکس از رهایی انسان پیشرفت بر مبنای سلطه‌ی دائماً فزاینده بر طبیعت به‌نفع انسان‌ها است. آن‌ها از این طریق وجود نوعی خود را محقق و تمایز کامل بین خود و سایر حیوانات را بازیابی می‌کنند (بنتون 1993a: 26). جامعه‌شناس انگلیسی (بنتون 1993a) نتیجه می‌گیرد که دیدگاه اولیه‌ی مارکس در مورد رهایی نه‌تنها «انسان‌محور» بلکه «یک خودشیفتگی کامل گونه‌پرستانه‌ی خارق‌العاده» است (ص ۳۲). از این نظر، «تلاش مارکس (...) برای ارائه‌ی شرحی از ماهیت انسان از نظر تضاد کامل میان انسان و حیوان بسیار منطبق با جریان اصلی فلسفه‌ی مدرن غربی است» (بنتون 1993a:32).^۴

نویسندگان دیگری بر این عقیده‌اند که مارکس حتی در اثر اصلی خود **سرمایه**: **نقد اقتصاد سیاسی** (MECW 35-37) از دوگانه‌انگاری انسان - حیوان استفاده می‌کند. به‌عنوان مثال، در مطالعات تازه‌آغازشده‌ی انسان - حیوان در آلمان، آیانا روزن و سون ویرث (2013: 21f.) این اتهام را مطرح کردند. به‌گفته‌ی این نویسندگان، در آثار مارکس از نوشته‌های اولیه‌ی او مانند **دست‌نوشته‌های پاریس** گرفته تا **سرمایه**، دوگانه‌انگاری انسان - حیوان نزد او تداوم دارد.

استدلال Rosen و Wirth نه‌تنها با هم مشابه بلکه متفاوت از بنتون است. در مقاله‌ی خود **Tier-Ökonomien? Über die Rolle der Kategorie 'Arbeit' in den Grenzziehungspraxen des Mensch-Tier-Dualismus** (Rosen & Wirth 2013)^۵، نویسندگان

اظهار می‌کنند که مارکس «به‌طور چشمگیری مسئله‌ی مفهوم کار را با بنای یک رمز مشخص و تاریخاً مستحکم انسان - حیوان مرتبط می‌کند» (ص ۲۱). آن‌ها از این‌که مارکس علی‌رغم اعتقاد به پیوستگی انسان - حیوان و فرض تاریخ بشر به‌عنوان بخشی از تاریخ طبیعت، به‌طور قاطع یک خط هستی‌شناختی میان انسان و سایر حیوانات ترسیم می‌کند ابراز تأسف می‌کنند. آن‌ها به‌عنوان اثبات ادعای خود، به بخشی در جلد اول **سرمایه** اشاره می‌کنند که در آن مارکس (MECW 35) «کار را به‌شکلی با مظهر انحصاراً انسانی» **پیش‌فرض** می‌گیرد (MECW 35: 188). علاوه بر این، روزن و ویرث (۲۰۱۳) مارکس را به‌دلیل در نظر گرفتن حیوانات به‌عنوان «بزار کار» مورد انتقاد قرار می‌دهند (ص ۲۲). در شکل کنونی‌شان، آن‌ها «نتیجه‌ی تحول تدریجی هستند که طی چندین نسل، تحت نظارت انسان، و به‌وسیله‌ی کار او ادامه یافت» (ص ۱۸۸). با استناد به **دست‌نوشته‌های پاریس**، آن‌ها استدلال خود را تا آنجا ادامه می‌دهند که مارکس توانایی تولید آگاهانه را فقط به انسان نسبت می‌دهد که در نتیجه باعث ایجاد یک دوگانه‌انگاری از جامعه‌ی انسانی و طبیعت می‌شود. در این دیدگاه، او «ویژگی‌های خدایی» را به موضوع کار انسانی نسبت می‌دهد (Rosen & Wirth 2013: 23). سرانجام، مارکس ظاهراً از کار منحصربه‌فرد انسان‌ها نتیجه می‌گیرد که «فقط [انسان] قادر است با اقدامات خود به خلق تاریخ بپردازد» (ص ۲۳). روزن و ویرث

به این نتیجه می‌رسند که کار حیوانی از طریق مفهوم کار مارکس کنار گذاشته شده و بنابراین ارزش آن کاهش یافته و نامرئی می‌شود. از این رو، آن‌ها پیشنهاد می‌دهند مفهوم کار به گونه‌ای تغییر یابد که شامل کار حیوانات غیرانسانی شود.

با این حال، هر دو استدلال بنتون، روزن و ویرث بر اساس تفسیری اشتباه از آثار مارکس است. آن‌ها تمایز دیالکتیکی، ماتریالیستی - تاریخی و اجتماعی - عملی میان انسان و حیوان را که نوشته‌های اولیه و متأخر مارکس بر اساس آن نوشته شده است، درک نمی‌کنند. در ادامه، به‌طور مختصر این تمایز را برای رد ادعاهای سه نویسنده توضیح می‌دهم.

مارکس معتقد است که تمام موجودات طبیعی، از جمله انسان‌ها، از طریق عمل اجتماعی، یعنی کار، متابولیسم خود را با بقیه‌ی طبیعت حفظ و خود را بازتولید می‌کنند. انسان‌ها و تمام حیوانات دیگر با تغییر طبیعت محصولاتی برای رفع نیازهای خود تهیه می‌کنند. مارکس (MECW 24) در **یادداشت‌هایی در مورد آدولف واگنر** توضیح می‌دهد که انسان‌ها «مانند هر حیوانی با خوردن، آشامیدن و غیره، نه با یافتن خود» در یک رابطه، بلکه با رفتار فعال، به‌کارگیری برخی از چیزهای جهان خارج با عمل و در نتیجه برآوردن نیازهای خود شروع می‌کنند.» (ص ۵۳۸).

انسان‌ها و حیوانات با بازتولید فرایندهای کار خود نه تنها طبیعت خارجی بلکه خود را نیز تغییر می‌دهند، به‌عبارت دیگر: ظرفیت‌های بیولوژیکی و اجتماعی خود از یک سو و روابط اجتماعی خاص مربوط به گونه و روابط بیناگونه‌ای خود را از سوی دیگر. در طول تاریخ، تکامل و هم‌تکاملی (coevolution) فرایندهای کار انسان و حیوانات در کنار سایر تحولات طبیعی منجر به اشکال مختلف اجتماعی - طبیعی فرایندهای کار خاص گونه، ظرفیت‌ها و روابط اجتماعی - طبیعی شده است. بنابراین، مارکس و انگلس (MECW 5) در **ایدئولوژی آلمانی** می‌گویند،

انسان را می‌توان با هوشیاری، مذهب یا هر چیز دیگری که دوست دارید از حیوانات متمایز کرد. آن‌ها خود به محض شروع به تولید وسایل زندگی خود، شروع به تمایز خود از حیوانات می‌کنند، گامی که به سازمان فیزیکی آن‌ها بستگی دارد. انسان‌ها با

تولید وسایل زندگی خود به طور غیرمستقیم زندگی مادی خود را تولید می‌کنند. (ص ۳۱)

بنابراین، مارکس و انگلس دلیل تکامل متمایز بین انسان و حیوان و بقیه‌ی طبیعت را دقیقاً در کار گونه‌های اجتماعی، یعنی پراکسیس اجتماعی، و تکوین بیشتر آن در طول زمان می‌یابند.

این یک تمایز مفهومی یا هستی‌شناختی دوگانه‌انگارانه از طرف مارکس و انگلس نیست. در عوض، آن‌ها بین اشکال کار اجتماعی خاص مربوط به گونه به توجه به تحولات متعدد آن‌ها در پراکسیس جاری در طول تاریخ انسانی و طبیعی (از جمله حیوانی) تفاوت قائل می‌شوند. در دست‌نوشته‌های پاریس و همچنین در سرمایه، مارکس بر این فرایند تاریخی تمایز واقعی چنانکه خود را در یک سپهر مفروض اجتماعی - طبیعی در زمان و فضا آشکار می‌سازد اذعان می‌کند. در این راستا، او حداقل چهار واقعیت غیرقابل‌انکار را برجسته می‌کند. اول، حیوانات غیرانسانی «فعالیت زندگی» (MECW 3: 276) یا «اشکال‌گریزی کار» خود را دارند (MECW 35: 187). آن‌ها کار می‌کنند و دارای فعالیت‌های مختلف زندگی نوعی وابسته به شرایط تاریخی و اجتماعی و براساس ویژگی‌های نوعی (که در مورد انسان همان وجود نوعی است) هستند. بنابراین، دوم، حیوانات همیشه تاریخ خود را ساخته‌اند و خواهند ساخت. سوم، انسان‌ها بخشی از طبیعت و تاریخ طبیعی هستند، از جمله تاریخ حیوانات، به هر شکلی که تاریخ اجتماعی خاص گونه‌ی آن‌ها ممکن است به خود بگیرد. این بدان معناست که، چهارم، تکامل تاریخ بشر از یک سو و تاریخ طبیعی به‌طور کلی و تاریخ حیوانات به‌طور خاص از سوی دیگر همیشه در وابستگی متقابل به یکدیگر صورت می‌گیرد.

بنابراین، مارکس رابطه‌ی انسان - حیوان را به‌شکلی دیالکتیکی مفهوم‌سازی می‌کند. وحدتی اجتماعی - طبیعی فراتاریخی وجود دارد که انسان‌ها با سایر حیوانات در آن مشترک هستند. انسان‌ها به‌عنوان موجودات «طبیعی، جسمانی، دارای احساس، عینی» موجوداتی «با تجربه‌ی درد، مشروط و محدود» هستند «مانند حیوانات و گیاهان» (MECW 3: 336). آن‌ها به طبیعت و متابولیسم (منطقاً سازمان‌یافته) با

طبیعت وابسته هستند. با این حال، در چارچوب این وحدت، انسان‌ها ظرفیت‌ها و روابط اجتماعی - طبیعی خاصی را با یکدیگر و با طبیعت گسترش داده‌اند. آن‌ها از طریق اشکال متغیر کار اجتماعی خاص گونه‌ی خود - در کنار توسعه‌ی ظرفیت‌ها و اشکال وجودی سایر حیوانات تکامل یافته‌اند. این فرایند منجر به تفاوتی کیفی میان انسان‌ها و سایر حیوانات و مسیر نسبتاً مستقل توسعه‌ی انسانی شده است. بنابراین تفاوت میان انسان‌ها و تمام گونه‌های دیگر، تفاوتی اجتماعی - طبیعی از پراکسیس تاریخی درون یک وحدت اجتماعی - طبیعی مشترک است. این تفاوت در وحدت در طول زمان تکامل یافته است و در آینده در روند تکامل مشترک بیشتری توسعه خواهد یافت. بنابراین، در تفکر مارکس هیچ تقابلی فراتاریخی، مطلق و عام میان انسان‌ها و حیوانات غیرانسانی وجود ندارد، بلکه تمایزی دیالکتیکی و از نظر علمی موجه است.

این تمایز ماتریالیستی تاریخی مبتنی بر عمل اجتماعی انسان - حیوان است که مارکس بر اساس آن ارائه و نقد خود را درباره‌ی شکل خاص تاریخی سرمایه‌داری برای سازمان‌دهی کار اجتماعی و موضوعات مربوط به بیگانگی و وجود نوعی بنا می‌کند. با توجه به این مسائل، مارکس میان کار انسان و حیوان تمایز قائل می‌شود زیرا می‌خواهد حداقل به سه جنبه‌ی مرتبط با هم اشاره کند.

اول، او قصد دارد نشان دهد که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری یک امر طبیعی تغییرناپذیر نیست بلکه نتیجه‌ی مناسبات انسانی است. یعنی، سرمایه‌داری ساخته‌ی انسان است. مناسبات اجتماعی تاریخاً معین مربوطه که ذاتی آن استثمار و ظلم به انسان‌ها، حیوانات و طبیعت است ساخته‌ی طبیعت یا حیوانات نیست بلکه به‌دست انسان‌ها ایجاد شده است. آن‌ها تحت رهبری طبقه‌ی سرمایه‌دار که متشکل از انسان‌ها هستند اجرا و حفظ می‌شوند. برای اشاره به این امر، ضروری است که از کار حیوانات غیرانسانی انتزاعی علمی داشته باشیم. این کاری است که مارکس در سرمایه انجام می‌دهد. همان‌طور که روزن و ویرث (۲۰۱۳) نشان می‌دهند، او کار انسان را به‌عنوان «کار واقعی» (ص ۲۶) در تقابل با کار حیوانات تصور نمی‌کند. در عوض، او روابط اجتماعی تاریخی واقعی را که در اصل سرمایه‌داری را شکل می‌دهند و شامل حیوانات نمی‌شود، تحلیل می‌کند. به‌عبارت دیگر، کنار گذاشتن کار حیوانات از کار مولد که در

سرمایه منعکس شده، عدم‌شمولی است (همراه با ادغام مجدد ویژه از راه روابط فوق‌استثمار، زیر را ببینید) که توسط پراکسیس سرمایه‌داری انجام می‌شود، نه به‌وسیله‌ی مارکس یا مفاهیم او. همان طور که مارکس (MECW 6) در زمینه‌ی دیگری اشاره می‌کند، «بدگمانی در حقایق است و نه در کلمات بیان‌کننده‌ی واقعیت» (ص ۱۲۵).

دوم، هدف مارکس توصیف و نقد این شکل تاریخاً معین سرمایه‌دارانه‌ی مناسبات انسانی با یکدیگر و طبیعت است. این یک ویژگی خاص ذاتی است که انسان را از محصولات خود، روند تولید خود، از جامعه (سایر انسان‌ها) و از ویژگی نوعی انسانی خود، یعنی وجود نوعی، بیگانه می‌کند. توصیف و تحلیل این روابط سرمایه‌دارانه حیوانات را کم‌ارزش نمی‌کند یا انسان را به وضعیت حیوانات تقلیل نمی‌دهد. در عوض، مارکس خاطر نشان می‌کند که مناسبات اجتماعی سرمایه‌دارانه به این واقعیت منجر می‌شود که انسان‌ها به‌عنوان یک گونه از توانایی‌هایی که در آن با حیوانات غیرانسانی مشترک نیستند جدا می‌شوند. در سرمایه‌داری، انسان‌ها فقط آن دسته از فعالیت‌ها و قابلیت‌هایی را که با حیوانات دیگر مشترک هستند در اختیار دارند. بقیه به‌وسیله‌ی ساختارهای اجتماعی سرمایه‌داری ادغام شده یا جذب می‌شوند و در خدمت طبقه‌ی سرمایه‌دار قرار می‌گیرند. علاوه بر این، تصویر مارکس از شکل سرمایه‌دارانه‌ی کار در **سرمایه** نشان می‌دهد که مارکس یک ماتریالیست تاریخی تمام‌عیار است. برای مثال، کنار گذاشتن کار مراقبتی و تولیدمثل که بیشتر توسط زنان (انسانی) انجام می‌شود و خارج از مناسبات اجتماعی سرمایه‌دارانه صورت می‌گیرد، شاهده‌ی از کمبود مفهومی مارکس نیست، بلکه اثباتی از درک ضد‌گونه‌پرستانه و غیرانسان‌محور او از سرمایه‌داری است. زیرا ثابت می‌کند که مارکس فقط روابط انسانی خاص (و نه همه) و بر این اساس شکل خاصی از کار انسانی، یعنی کار مولد را سرمایه‌دارانه می‌داند. بنابراین، کار انسان به‌معنای دقیق کلمه و در تقابل با کار حیوانات نیست که مارکس در سرمایه به تصویر می‌کشد. استثناهایی که مارکس انجام می‌دهد به‌دلیل ترجیحات مفهومی او نیست، بلکه به‌دلیل شکل خاص تاریخی کار اجتماعی است که سرمایه‌داری بر آن بنا می‌شود. بنابراین، لازم نیست که مفهوم کار (اجتماعی) مارکس تغییر یا گسترش یابد. در عوض

زمان آن فرا رسیده است که در آن روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه‌ی واقعی که کار اجتماعی را به کار مولد کارگران مزدی تقلیل می‌دهد، انقلابی ایجاد شود.

سوم، هدف مارکس از آشکار ساختن ویژگی انسانی و سرمایه‌دارانه‌ی شیوه‌ی تولید کنونی همچنین به منظور ترسیم برخی از پتانسیل‌های منحصر به فرد انسان است. انگلس (MECW 25: 329f.) با توجه به ظرفیت‌های طبیعی - اجتماعی آن‌ها، به اشکال و قلمروهای مختلفی که انسان و سایر حیوانات می‌توانند طبیعت را تغییر دهند، اشاره می‌کند. با این کار، همان طور که می‌دانیم انسان‌ها صرفاً قادر به نابودی زمین نیستند. آن‌ها همچنین می‌توانند بر سرمایه‌داری غلبه کنند و کار اجتماعی را به گونه‌ای سازمان‌دهی مجدد کنند که انسان‌ها را با یکدیگر، با حیوانات و طبیعت آشتی دهد. این به معنای امکان از بین بردن تمام مناسباتی است که تحت آن و به وسیله‌ی آن حیوانات به عنوان وسیله‌ی تولید تلقی می‌شوند، همان طور که در طول تاریخ جوامع طبقاتی چنین بوده است. حیوانات خود قادر به انجام این کار نیستند. آن‌ها ممکن است از همکاری با استثمارگران و ستمگران خود امتناع کنند. اما آن‌ها فاقد توانایی سازمان‌دهی جمعی و ایجاد انقلابی آگاهانه در شکل غالب کار اجتماعی هستند. در این زمینه قابل توجه است که مارکس اصلاً فکر نمی‌کرد که تفاوت هستی‌شناختی میان انسان و حیوان باید با ایجاد شکلی کمونیستی از کار اجتماعی، همان طور که بنتون (1993a: 26) مطرح می‌کند، احیا شود. در عوض، انسان‌ها می‌توانند تمام پتانسیل‌های اجتماعی - طبیعی خود را محقق ساخته و بنابراین خود را برای اولین بار در تاریخ به عنوان حیوانات انسانی بشناسند.

به طور خلاصه، مارکس نه در نوشته‌های اولیه و نه در آثار اخیر خود از دوگانه‌نگاری انسان - حیوان استفاده نکرده است. مفاهیم او در مورد کار، بیگانگی یا وجود نوعی گونه‌پرستانه یا انسان‌محورانه نیست. آن‌ها ماتریالیستی تاریخی و مبتنی بر عمل اجتماعی هستند. او به اشکال مختلف کار اجتماعی به وسیله‌ی گونه‌های مختلف اذعان می‌کند، که در طول زمان در مسیرهای مختلف توسعه، تکاملی مشترک یافته‌اند. با تحلیل تمایز دیالکتیکی میان انسان‌ها و حیوانات، می‌توان همزمان وحدت انسان - حیوان و تفاوت کیفی آن‌ها را به صورت ارتباطی تغییرناپذیر با یکدیگر مفهوم‌سازی کرد. مارکس با مفهوم‌سازی کار اجتماعی سرمایه‌دارانه، به ویژگی انسان‌ساخته‌ی

سرمایه‌داری (شکل تاریخاً معین کار انسانی) و امکان ایجاد انقلابی در سازمان سرمایه‌دارانه‌ی کار اجتماعی اشاره می‌کند. او این کار را برای کنار گذاشتن سایر اشکال کار انسان یا حیوان انجام نمی‌دهد. در عوض، مارکس روشن می‌سازد که در سرمایه‌داری چه نوع کاری در واقع به‌عنوان کار مولد تلقی می‌شود و چه چیزی نیست. کنار گذاشتن سایر کارهای انسانی و نیز کار حیوانات غیرانسانی نتیجه‌ی روابط اجتماعی سرمایه‌داری است نه درک مارکس از کار.

حداقل دو نتیجه‌ی مهم را می‌توان از این دیدگاه‌ها گرفت. از آنجا که نظریه‌ی اجتماعی انتقادی مارکس نه گونه‌پرستانه است و نه انسان‌محور، بنابراین می‌توان آن را به‌عنوان یک مبنای نظری برای تحلیل و نقد بهره‌کشی از حیوانات در سرمایه‌داری در نظر بگیریم. بنابراین، آزادی‌خواهان حیوانات ابزارهایی را برای درک شرایط خاص تاریخی مبارزه‌ی طبقاتی سوسیالیستی - حیوان‌گرایانه در اختیار دارند تا عرصه‌ی فعالیت خود را گسترش داده و درک خود را وسیع‌تر کنند. آزادی حیوانات به پرسشی در مورد چگونگی سازمان‌دهی مناسبات اجتماعی کار تبدیل می‌شود.

درک مبتنی بر رابطه‌ی اجتماعی از سرمایه‌داری

در این زمینه، به‌اختصار ارتباط درک مبتنی بر رابطه‌ی اجتماعی از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را برای تحلیل و نقد بهره‌کشی از حیوانات توضیح خواهیم داد. مفهوم سرمایه‌داری مبتنی بر رابطه‌ی اجتماعی صرفاً به نظریه‌پردازی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری کمک نمی‌کند، بلکه امکان می‌دهد بر مشکلات محوری در گفتمان‌های مارکسیستی - حیوان‌گرایانه نیز فائق شویم. از منظر سیستماتیک، سرمایه‌داری سیستمی اقتصادی سیاسی است که بر اساس روابط اجتماعی عملی تاریخاً معینی بنا شده است. دو رابطه‌ی اجتماعی و به‌شکل دیالکتیکی مرتبط وجود دارد که مستقل از ویژگی‌های تاریخی، اجتماعی و جغرافیایی خود، هسته‌ی اصلی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند: رابطه‌ی بازار و روابط تولید.^۶

در حوزه‌ی گردش، عوامل درگیر کالاهایی از جمله نیروی کار را می‌فروشند و می‌خرند. هم کار اجتماعی و هم محصولات آن از طریق بازار سازمان‌دهی و توزیع

می‌شوند. هیچ فرایند دموکراتیک اجتماعی برای تصمیم‌گیری در مورد آنچه تولید می‌شود، چگونه و برای چه کسانی وجود ندارد. کالاها با ویژگی دوگانه‌ی خود مشخص می‌شوند: آن‌ها دارای ارزش مصرفی و ارزش (مبادله) هستند. کالا به‌عنوان ارزش مصرفی، شیئی است که نیازها را برآورده می‌کند، درست مانند هر محصول در هر شکل از جامعه. برعکس، ارزش کالا در رابطه‌ی بازار و از طریق آن به وجود می‌آید. همان‌طور که عوامل بازار کالاها را خرید و فروش می‌کنند، با وجود ارزش‌های مصرفی متفاوت، با آن‌ها به‌عنوان هم‌ارز روبرو می‌شوند. مارکس با این پرسش که چه چیزی کالاها را به‌عنوان هم‌ارز قابل مبادله می‌کند، تحلیل کرده است که آن‌ها در ویژگی فراتاریخی محصول کار بودن مشترک هستند.^۷ در سرمایه‌داری، این ویژگی مشترک با خرید و فروش محصولات به شکل اجتماعی محصولات تبدیل می‌شود. بنابراین، محصولات ارزش پیدا می‌کنند و به کالا تبدیل می‌شوند. در بازار، ارزش یک کالا همیشه در ارتباط با سایر کالاها تعیین می‌شود. ارزش آن‌ها با زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن‌ها اندازه‌گیری می‌شود. ارزش کمی یک کالا ارزش مبادله‌ای است که اولین شکل ارزش است (پول و سرمایه سایر موارد هستند).

از میان خرید و فروش‌های متعدد، هم‌ارزی عام برای تمام کالاها ظاهر می‌شود که خود یک کالا و شکل دوم ارزش است: پول. در حالی که خریداران کالاهایی را برای مصرف خریداری می‌کنند، فروشندگان آن‌ها را می‌فروشند تا پول بیشتری از آنچه در ابتدا برای آن خرج کرده بودند پس بگیرند. با این حال همان‌طور که مارکس (MECW 35: 176) نشان می‌دهد، افزایش منظم ارزش به‌دست فروشندگان در حوزه‌ی گردش امکان‌پذیر نیست. بنابراین برای پی بردن به این که ارزش اضافی از کجا می‌آید، به روابط تولید روی می‌آورد.

در حوزه‌ی تولید، سرمایه‌دارانی که صاحب وسایل تولید هستند و کارگران مزدی که هیچ چیزی جز نیروی کار خود ندارند، گرد هم می‌آیند. هم سرمایه‌داران و هم کارگران مزدی رسماً از نظر سیاسی آزاد هستند. هیچ سلطه‌ی سیاسی مستقیمی از یک طرف بر دیگری مانند به‌عنوان مثال، فئودالیسم وجود ندارد. با این حال، پرولتاریا مجبور است نیروی کار خود را به سرمایه‌داران در بازار بفروشد تا کالاهای لازم برای

بازتولید نیروی کار خود و خود را به دست آورد. پس از فروش، سرمایه‌داران می‌توانند مصرف نیروی کار در حوزه‌ی تولید را در اختیار بگیرند.

این امر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا نیروی کار کارگران مزدی تنها کالایی است که می‌تواند در طی مصرف ارزش جدیدی ایجاد کند. وقتی کارگران مزدی کالاهای جدیدی تولید می‌کنند، نه تنها ارزشی را که سرمایه‌داران برای نیروی کار (بیان شده در دستمزد) و وسایل تولید خرج کرده‌اند بازتولید می‌کنند، بلکه چیزی را تولید می‌کنند که مارکس آن را ارزش اضافی می‌نامد که به سرمایه تخصیص می‌یابد. برای درک ارزش اضافی که در کالاهای تولید شده عینیت می‌یابد، سرمایه‌داران باید کالاها را در بازار بفروشند. بنابراین، فرآیند ایجاد مازاد با پول سرمایه‌گذاری شده از طریق تولید ارزش اضافی انجام می‌شود. مارکس کل این فرایند را ارزش‌یابی (valorisation) ارزش یا سرمایه می‌نامد. سرمایه‌داران، طبقه‌ای که وسایل تولید را در اختیار دارند، این روند انباشت سرمایه را دنبال می‌کنند.

به‌طور خلاصه، روند انباشت سرمایه را نه می‌توان به حوزه‌ی تولید (با روابط سلسله‌مراتبی و استثمار بین سرمایه و کار در آن) و نه به حوزه‌ی گردش (جایی که عوامل آن رسماً در ارتباطی برابر با یکدیگر هستند) تقلیل داد. بدون روابط بازار به‌عنوان سازمان‌دهنده‌ی اصلی کار اجتماعی و توزیع‌کننده‌ی محصول اجتماعی، هیچ ارزش (مبادله)، پول یا سرمایه‌ای وجود ندارد. بدون مناسبات تولید سرمایه‌داری، نیروی کار به کالا تبدیل نمی‌شود، تولید کالایی (به‌عنوان شکل غالب تولید) و ایجاد ارزش صورت نمی‌گیرد. برای گردش و انباشت سرمایه، هم تولید کالاهای دارای ارزش اضافی و هم تحقق این ارزش در بازار برای فرایند تولید سرمایه‌داری به‌عنوان یک کلیت ضروری است.

یکی از دلالت‌های اصلی این امر این است که سرمایه‌داران و کارگران صرفاً به‌طور رسمی عاملان مساوی در بازار نیستند بلکه همچنین با یکدیگر در ارتباطی به‌عنوان استثمارکننده و استثمارشده قرار دارند. بنابراین، رابطه بین سرمایه و کار، هم شامل رابطه‌ی بازار و هم روابط تولید است. اما در این تعامل دیالکتیکی روابط، نقش‌آفرینی حیوانات چگونه است؟

نه کارگران مزدی، نه بردگان یا کالاهای فوق‌استثمار شده: رابطه‌ی سرمایه - حیوان

پاسخ کوتاه این است: هیچ‌کدام. اما بدیهی است که پاسخ صحیح پیچیده‌تر است. و درک مبتنی بر رابطه‌ی اجتماعی از سرمایه‌داری می‌تواند در درک و مفهوم‌سازی چگونگی ادغام حیوانات در شکل‌بندی اجتماعی سرمایه‌داری، نحوه‌ی بهره‌کشی از آن‌ها، و کسانی که از آن بهره می‌برند کمک کند. تاکنون، در گفتمان‌های انتقادی حیوان‌گرایانه، چندین رویکرد برای این تلاش وجود داشته که میان سه راه‌حل بر اساس نمونه‌ی آرمانی (ideal-typical) نوسان دارند.^۸

اولین اردوگاه گرد این نظریه جمع می‌شود که حیوانات کارگران مزدی و در واقع «بخشی از طبقه‌ی کارگر هستند» (Hribal 2003: 435, 2012: 2). همان‌طور که نماینده‌ی برجسته‌ی آن Jason Hribal (۲۰۱۲) به‌وضوح استدلال می‌کند، اول، حیوانات نقشی ضروری در توسعه‌ی سرمایه‌داری ایفا کردند. [...] دوم، نقش ضروری آن‌ها نقش کارگران بود. حیوانات در مزارع، کارخانه‌ها و شهرها کار کردند. آن‌ها، به اندازه‌ی انسان، جهان مدرن را ساختند. سوم، از طریق فرآیندهای انقلابات یادشده [در عصر حصارکشی جمعی و نابودی کمون‌ها؛ کریستین استاچ] و با کار ضروری خود، حیوانات بخشی از طبقه‌ی کارگر شدند. (ص 2f.)^۹

گروه دوم از پژوهشگران حیوانات را به‌عنوان بردگانی که مورد بهره‌کشی قرار دارند ارزیابی می‌کنند، زیرا آن‌ها کار برده را انجام می‌دهند (Ducey 2017: 1f.; Painter; Macdonald 2016: 29; Murray 2011: 95ff., 103, 239, 236, 2017: 233, 2016: 332). فیلسوف فرانسوی ژاک دریدا (۲۰۰۹)، برای مثال، می‌نویسد که حیوانات غیرانسانی «ابزار کار برده‌شده» هستند (ص ۱۲). رویکرد سوم عمدتاً از «سوسیال آنارشیست» ساکن ایالات متحده باب تورس (۲۰۰۷: ۳) ناشی می‌شود که معتقد است حیوانات نه کارگر مزدی هستند و نه برده. در عوض، تورس (۲۰۰۷) می‌نویسد،

در حالی که حیوانات به‌طور سنتی نقشی تاریخی در توسعه و حفظ سرمایه‌های صنعتی و کشاورزی ایفا کرده‌اند که اندکی شبیه برده‌داری مطلق و کمی شبیه برده‌داری

مزدی است، بهتر است به جای تکیه بر تخصیص نقش طبقه‌ی کارگر یا نامگذاری ساده‌ی برده‌داری، کمی درباره‌ی چگونگی مفهوم‌سازی نقش حیوانات در سرمایه توضیح دهیم. حیوانات نه دقیقاً مانند برده‌های انسانی و نه دقیقاً مانند کارگران مزدبگیر، موقعیت متفاوتی را در سرمایه‌داری اشغال می‌کنند: آن‌ها کالاهای زنده‌ی فوق‌استثمار شده هستند. (ص ۳۹)

در حقیقت، تمام این نظریه‌ها یک عنصر خاص از رابطه‌ی استثمار حیوانات در سرمایه‌داری را روشن می‌کند. با این حال، برای مفهوم‌سازی آن کافی نیستند. همان طور که بسیاری از این نویسندگان اشاره می‌کنند، واضح است که رابطه‌ی میان سرمایه و حیوانات و بین سرمایه و کار یکسان نیست. مهم‌تر از همه، حیوانات نیروی کار خود را در بازار نمی‌فروشند. آن‌ها مزدی دریافت نمی‌کنند. علاوه بر این، آن‌ها از نظر سیاسی افرادی «آزاد» نیستند. متقابلاً، حیوانات به‌عنوان موجوداتی در اختیار کامل سرمایه‌داران هستند. این واقعیت که حیوانات به‌طور معمول روزهایی طولانی‌تر و در شرایطی بدتر از کارگران مزدی انسانی کار می‌کنند، تنها برخی از پیامدهای این امر هستند. از نظر سرمایه، آن‌ها همچنین ابزار کار هستند، به این معنی که کار می‌کنند و روی آن‌ها کار انجام می‌شود.

توصیف هریبال از حیوانات به‌عنوان طبقه‌ی کارگر فاقد چارچوب تحلیلی اجتماعی - اقتصادی است که بر اساس آن طبقه‌ی کارگر را تعریف می‌کند. تعریف او بر اساس شباهت‌های خشونت‌آمیز تاریخی میان حیوانات و کارگران است. در واقع، همان طور که Hribal (۲۰۰۳: ۴۳۷-۴۴۴) استدلال می‌کند، حیوانات در طول تاریخ خود کار کرده‌اند، آن‌ها کارهای ضروری را برای سرمایه‌داران انجام داده‌اند و به شیوه‌های مختلف به تولید سرمایه‌داری کمک کرده‌اند. در این مفهوم کلی، آن‌ها کارگر هستند. اما این ویژگی‌ها به تنهایی آن‌ها را بخشی از طبقه‌ی کارگر نمی‌کند. تخصیص این ویژگی به آن‌ها به‌معنای کنار گذاشتن محتوای معنای کار مزدی در سرمایه‌داری است که در بخش بالا تعریف شده است: از نظر سیاسی آزاد بودن (نبودن تحت سلطه‌ی مستقیم سیاسی) و آزاد بودن از نظر اقتصادی (نداشتن مالکیت وسایل تولید و فروش نیروی کار خود به‌عنوان یک کالا). گذشته از تعیین اجتماعی - اقتصادی طبقه‌ی کارگر،

حیوانات به‌معنای عاملیت سیاسی نیز بخشی از پرولتاریا نیستند. همان‌طور که جیسون هریبال (۲۰۱۰) نشان داده است، آن‌ها توانایی ایجاد وقفه در بهره‌کشی از خود را دارند. اما قادر به سازمان‌دهی جمعی نیستند تا آگاهانه در برابر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مقاومت کرده و آن را به زیر بکشند. بنابراین، در یک کلام، حیوانات بخشی از طبقه‌ی کارگر نیستند.

در مورد نظریه‌ی «حیوانات به‌عنوان برده»، برده‌ها و حیوانات وجه مشترکی دارند که از نظر سیاسی آزاد نیستند و به‌عنوان ابزار تولید اختصاص داده می‌شوند. مارکس (MECW 28) در **گروندریسه**، می‌نویسد: «در رابطه با سرواژ، او [برده؛ استاچ] خود به‌عنوان یک عنصر جدایی‌ناپذیر از دارایی غیرمنقول (زمین) ظاهر می‌شود. او از متعلقات خاک است، درست مانند احشام» (ص ۳۹۲). او در ادامه توضیح می‌دهد که، *در رابطه‌ی برده‌داری و سرواژ [...] بخشی از جامعه از سوی بخشی دیگر به‌عنوان شرایط غیرزنده و طبیعی بازتولید خود تلقی می‌شود. برده [...] در کنار سایر موجودات طبیعی مانند احشام به‌عنوان شرایط غیرزنده‌ی تولید، به‌عنوان ضمیمه‌ی خاک جای می‌گیرد.* (ص ۴۱۳)

برده‌ها و حیوانات نیروی کار خود را نمی‌فروشند، در ازای آن هیچ دستمزدی دریافت نمی‌کنند. مارکس (MECW 9) در **کار مزدی و سرمایه** می‌گوید «برده نیروی کار خود را به برده‌دار نمی‌فروخت، همان‌طور که گاو خدمات خود را به دهقان نمی‌فروشد»، (ص ۲۰۳). در **سرمایه**، او (MECW 35) بدون ابهام می‌گوید: «برده‌دار همان‌طور که اسب خود را می‌خرد، کارگر خود را می‌خرد» (ص ۲۷۲). علاوه بر این، حیوانات و بردگان آزاد نیستند - حتی در مفهوم تقلیل‌گرایانه‌ی بورژوازی این اصطلاح. از این‌رو مارکس برده‌های انسانی و حیوانات را مایملک خصوصی می‌داند که به صاحب آن‌ها اجازه می‌دهد آن‌ها را بفروشد. از نظر اجتماعی - اقتصادی، هر دو به‌عنوان بخشی از طبیعت مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند. این کاملاً شبیه برداشت دریدا (۲۰۰۹) از «بازار کار برده‌شده» (ص ۱۲) است.

با این حال، تفاوت‌های بسیار بین برده‌داری انسان‌ها در سرمایه‌داری و وضعیتی که حیوانات در آن هستند وجود دارد. اول، طبقات تحت ستم و استثمار شده‌ی انسانی از

نظر تاریخی به شرایطی نائل آمده‌اند که برده‌داری از لحاظ اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی دیگر رابطه‌ی طبقاتی انسانی غالب نیست. آن روابط از پیش‌سرمایه‌داری به سرمایه‌داری تبدیل شده‌اند از جمله پیشروی از برده‌داری/ سرواژ به کار مزدی به‌عنوان شکل اصلی کار اجتماعی. بنابراین، سازمان‌دهی کار اجتماعی طوری انجام شده است که انسان‌ها را حداقل به‌عنوان پرولتاریا در سرمایه‌داری در بر می‌گیرد. اساساً، می‌توان برده‌های انسانی را به‌عنوان کارگران مزدی در رابطه‌ی سرمایه‌ادغام کرد. اما، این‌که آیا برده‌ها به کارگران مزدی تبدیل می‌شوند یا خیر بستگی به تغییر روابط قدرت میان طبقات دارد، یعنی به برآمد مبارزات طبقاتی اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی در جایی که کار بردگی انسانی همچنان وجود دارد.

در مقابل، حیوانات به‌طور خاص و طبیعت به‌طور کلی نمی‌توانند به‌عنوان کارگران مزدی در روابط اجتماعی سرمایه‌داری ادغام شوند، حتی اگر مبارزه‌ی طبقاتی به غیرانسان‌ها گسترش یابد. سایر حیوانات - در اکثریت قریب به اتفاق خود - نمی‌توانند نیروی کار خود را به سرمایه‌داران بفروشند، سر کار بروند و کالا تولید کنند، مزد دریافت کنند و آن را برای خرید کالا برای رفع نیازهای خود بفروشند. شاید، حتی راه‌هایی برای توسعه‌ی مدل‌هایی برای پرولتاریزه کردن برخی از حیوانات با حمایت انسان وجود داشته باشد. با این حال، انجام چنین کاری با تمام حیوانات غیرممکن است. چگونه می‌توانید یک زنبور عسل یا میلیون‌ها گاو را تبدیل به پرولتاریا کنید؟ خلاصه کنم: روابط اجتماعی سرمایه‌داری با پرولتاریزاسیون حیوانات ناسازگار است، حتی اگر رفاه آن‌ها به‌عنوان هدف مبارزه‌ی طبقاتی از پایین لحاظ شود.

علاوه بر این، ارزیابی عاملیت سیاسی ستم‌دیدگان و استثمارشدگان در مبارزه‌ی طبقاتی ضروری است. همان‌طور که در بالا گفته شد، حیوانات قادر به سازمان‌دهی مقاومت جمعی آگاهانه در برابر استثمار و سلطه بر خود توسط سرمایه یا طبقات حاکم پیش‌سرمایه‌داری نیستند. در نتیجه، استثمار و سلطه بر حیوانات با برده‌های انسانی متفاوت است، کسانی که همچون کارگران خانگی، جنسی یا زندان‌مورد بدرفتاری قرار می‌گیرند (ILO 2017: 33, 39, 42)، و حتی کشته می‌شوند، به‌عنوان مثال در صنعت ماهیگیری تایلند (Dow 2019). در مقابل، حیوانات غیرانسانی فقط به‌صورت

شبانه‌روزی کار نمی‌کنند. در بیشتر موارد، آن‌ها پرورش داده می‌شوند تا در سطحی صنعتی کشته و با فرآوری بعدی به کالاهای حیوانی تبدیل شوند. بنابراین، به دلیل این تفاوت‌ها، بردگی مفهوم درستی برای درک بهره‌کشی از حیوانات در جوامع سرمایه‌داری نیست.

این امر برداشت باب تورس از کالاهای زنده‌ی فوق‌استثمار شده را به‌عنوان اصطلاحی بالقوه با قدرت تبیین‌کنندگی باقی می‌گذارد. در واقع، دلایل خوبی وجود دارد که معتقد باشیم این واژه‌ای مناسب برای درک استعمار و سلطه بر حیوانات در سرمایه‌داری است. حیوانات به دو معنا فوق‌استثمار می‌شوند. اول، آن‌ها از اولین روز تولدشان توسط سرمایه‌داران تصاحب می‌شوند به‌شکلی که یا کار می‌کنند یا بر روی آن‌ها کار انجام می‌شود، به‌عنوان مثال، در زنده‌شکافی، تا روزی که مرگ‌شان فرا رسد یا به‌دست سلاخ کشته شوند. دوم، وضعیت موجود حیوانات با توجه به روابط اجتماعی بورژوازی به سرمایه‌داران این تضمین را می‌دهد که هیچ‌گونه کاهشی در سود به نفع حیوانات وجود ندارد. آن‌ها به‌صورت رایگان کار می‌کنند و محصولات حیوانی نیز برای سرمایه‌داران رایگان است. بنابراین، طبقه‌ی سرمایه‌دار از این واقعیت که حیوانات بخشی از رابطه‌ی سرمایه‌داری نیستند و هیچ عایدی ندارند بهره می‌برد. علاوه بر این، به نظر می‌رسد رویکرد تورس درست است زیرا خود حیوانات یا بخش‌هایی از آن‌ها حتی در اجزای کالاهای مختلف، از کت خز گرفته تا استیک، فرآوری می‌شوند. از آن‌جایی که حیوانات موجودات فوق‌استثمار شده هستند و از آنجا که کالا واحد اصلی سرمایه‌داری است، به نظر می‌رسد که می‌توان حیوانات را کالاهای زنده‌ی فوق‌استثمار شده نامید.

با این حال، حیوانات غیرانسانی به‌معنای دقیق کلمه یک کالا نیستند. در بیشتر موارد، آن‌ها، بخش‌هایی از آن‌ها یا محصولات حاصل از کار آن‌ها، اجزای ارزش مصرفی کالاها هستند. آنچه حیوان یا محصول حیوانی را به کالا تبدیل می‌کند، همان‌طور که در بالا برای تمام کالاها گفته شد، مصرف کار مزدی بر روی آن است: پرورش آن، دوشیدن آن، انجام آزمایش بر آن، کشتن آن، پردازش قطعات آن و غیره. علاوه بر این، اولویت شکل کالا برای مفهوم‌سازی حیوانات دقیق نیست زیرا رابطه‌ای را که حیوانات و اجزای آن‌ها را بخشی از ارزش مصرفی یک کالا می‌کند، مبهم می‌سازد. در تحلیل نقش حیوانات در سرمایه‌داری، برای فهمیدن شکل بهره‌کشی سرمایه‌دارانه از حیوانات،

باید رابطه‌ی واقعی بین حیوانات و سرمایه‌داران را در نظر گرفت، که به دومی این امکان را می‌دهد تا اولی را به‌عنوان بخشی از کالا تلقی کنند. تورس این را درک نمی‌کند. بنابراین، نظر تورس نیز کفایت کامل ندارد.

اگر سایر حیوانات نه کارگر مزدی هستند و نه برده و نه کالاهای زنده‌ی فوق‌استثمار شده، پس چه هستند؟ همان طور که مارکس در **سرمایه** آن‌ها را معرفی می‌کند، حیوانات با سرمایه در رابطه‌ای به‌عنوان بخشی از طبیعت - به‌معنای دقیق اجتماعی/اقتصادی این اصطلاح - وارد می‌شوند، اگرچه حیوانات با بقیه‌ی طبیعت زنده و غیرزنده تفاوت دارند. این امر به ظرفیت ادراک رنج، علاقه‌ی آن‌ها به زندگی و غیره مربوط می‌شود. بنابراین، رابطه‌ی بین سرمایه‌داران و حیوانات - رابطه‌ی سرمایه/حیوان - بخشی از رابطه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار با طبیعت است.

از نظر اقتصادی، این یک رابطه‌ی فوق‌استثماری در مقایسه با استثمار کارگران مزدی انسانی و حتی برده‌های انسانی است. بهره‌کشی آن‌ها از حیوانات به‌عنوان تصرف و مدیریت زندگی اجتماعی و طبیعی حیوانات، از جمله کشتن نظام‌مند آن‌ها، هیچ محدودیتی ندارد. سرمایه ویژگی‌های ذاتی حیوانات، خودمختاری نسبی آن‌ها، پیامدهای تولید و گردش برای آن‌ها و اشکال تولیدمثل خاص خودشان را از آن‌ها جدا می‌کند (نگاه کنید به Stache 2017: 533). علاوه بر این، حیوانات نیروی کار خود را نمی‌فروشند و هیچ‌گونه پاداشی برای کار خود دریافت نمی‌کنند. دست کشیدن از استثمار حیوانات یا فقط پاداش دادن به حیوانات به هر طریقی - که به‌معنای پایان استثمار با دادن دستمزد نیست - به‌معنای کاهش غیرضروری در سود ایجاد شده برای سرمایه است. سرمایه‌داران می‌کوشند تا به هر قیمتی از آن جلوگیری کنند. به‌عنوان بخشی از رابطه‌ی سرمایه - طبیعت، رابطه‌ی سرمایه - حیوان با رابطه‌ی سرمایه و در نتیجه، در فرآیند تولید سرمایه‌داری در کلیت خود ادغام می‌شود.

هدف اجتماعی - اقتصادی از فوق‌استثمار حیوانات همان است که در رابطه میان سرمایه و برده‌های انسانی می‌بینیم یا به‌طور کلی - کسب سود حداکثر تا حد ممکن. ایجاد سود ضروری است حتی اگر حیوانات خود سود تولید نکنند (به فصل بعد مراجعه کنید). آن‌ها فقط در تولید ارزش مصرفی کالاها که متضمن سود هستند، مشارکت

می‌کنند. اما برای سرمایه‌ی حیوانی، آن‌ها برای ایجاد سود ضروری هستند. همچون طبیعت به‌طور کلی، حیوانات و کار آن‌ها برای سرمایه‌داران «هدیای رایگان» هستند (MECW 37: 733).

از نظر سیاسی، رابطه‌ی سرمایه - حیوان یک رابطه‌ی استبدادی است. به بیان حقوقی، تصمیمات بسیار نادر دادگاه در سطح جهان مبنی بر به‌رسمیت‌شناختن حیوانات خاص (محدود به پستانداران رده‌ی بالاتر که حیوانات دامداری نیستند!) به‌عنوان اشخاص تحت شرایط خاص، استثنائاتی هستند که این قاعده را تأیید می‌کنند. همان‌طور که در بالا گفته شد، حیوانات از نظر سیاسی حتی در معنای فرمالیستی بورژوازی آزاد نیستند. آن‌ها از طرف سرمایه به‌عنوان افراد آزاد شناخته نمی‌شوند و تقریباً با تمام انواع خشونت آشکار و غیرمستقیم بر آن‌ها ستم می‌کنند. سرمایه‌داران می‌توانند حیوانات را به‌دلخواه تصاحب کنند و چنین نیز می‌کنند. از یک سو، همان‌طور که گفته شد، این به‌دلیل ناتوانی حیوانات در سازمان‌دهی و مقاومت آگاهانه به‌عنوان یک مجموعه‌ی مشترک است. از سوی دیگر، این شکل خاص از سرکوب امکان‌پذیر است زیرا مبارزه‌ی طبقاتی از پایین به‌وسیله‌ی انسان‌های استثمار شده و تحت‌ستم هنوز حیوانات را به‌طور قاطع در بر نمی‌گیرد. غیر از بخش ارگانیک که در واقع یک حوزه‌ی جدید انباشت است، طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکم منافعی عینی در برابر هرگونه تعدیل اساسی به نفع حیوانات دارد - حتی در روابط کنونی فوق‌استثمار حیوانات، زیرا بدون شک این امر منجر به کاهش سود آن‌ها می‌شود.

معنای راه‌حل پیشنهادی من مربوط به تعارض در مورد نقش حیوانات غیرانسانی در سرمایه‌داری برای سوسیالیسم حیوان‌گرایانه حداقل دارای دو جنبه است. از یک سو، تحلیل مارکسیستی از استثمار حیوانات در سرمایه‌داری شکل خاص آن را آشکار می‌کند که به‌وسیله‌ی سرمایه (نه انسان) دنبال می‌شود، یعنی تفاوت و ارتباط درونی آن با رابطه‌ی کار - سرمایه. حذف حیوانات از روابط اجتماعی سرمایه‌داری و ادغام مجدد آن‌ها در فرایند تولید سرمایه‌داری به‌عنوان یک کل به‌منظور فوق‌استثمار بر اساس روابط مالکیت بورژوازی انجام می‌شود. از سوی دیگر، استدلال من نشان می‌دهد که رابطه‌ی سرمایه - حیوان در فوق‌استثمار، نقطه‌ی محوری برای مبارزه با بهره‌کشی از حیوانات است که بدون تغییر در روابط مالکیت حل نمی‌شود.

نظریه‌ی ارزش کار حیوانات؟ تولید کالا، ایجاد ارزش و ارزش اضافی

ویژگی رابطه‌ی سرمایه - حیوان پیامدهای نظری متعددی برای مفهوم‌سازی حیوانات در سرمایه‌داری دارد. برخی از این موارد با مواضع مشترک پژوهشگران انتقادی انسان - حیوان در تضاد است. در ادامه، من به سه مورد از این تناقضات که به نظریه‌ی ارزش کار مارکس مربوط می‌شوند و به هم مرتبط هستند خواهیم پرداخت.

اولین استدلال این است که حیوانات در سرمایه‌داری برای تولید کالا مورد استثمار و ظلم قرار می‌گیرند. برای مثال، تورس (۲۰۰۷) معتقد است که حیوانات «کالا تولید می‌کنند (مانند شیر، تخم‌مرغ، چرم، پشم و موارد دیگر)» (ص ۱۹). نزد تورس، تنها دو راه وجود دارد که حیوانات می‌توانند در سرمایه‌داری طی کنند، یعنی «کار برای تولید کالا یا کالا شدن» (تورس ۲۰۰۷: ۶۶). به همین ترتیب، موری (۲۰۱۱) استدلال می‌کند که حیوانات «به‌عنوان کالاهای تولید کننده‌ی کالا» عمل می‌کنند (ص ۹۷).

دوم، پژوهشگران انتقادی انسان - حیوان بر این فرض هستند که حیوانات غیرانسانی به‌عنوان «تولید کننده‌ی ارزش» عمل می‌کنند (مکدونالد ۲۰۱۶: ۲۸). همان طور که تورس می‌گوید، آن‌ها «به ماشین‌های ساده‌ای برای تولید ارزش تبدیل شده‌اند» (ص ۳۹). به‌قول جیسون هریبال (۲۰۱۲)، «کار سایر حیوانات» «ارزش خود» را به کالاهای تزریق می‌کند (ص ۲۲).

سوم، فرض بر این است که سایر حیوانات نه تنها ارزش بلکه ارزش اضافی نیز ایجاد می‌کنند. برای مثال هریبال (۲۰۱۲) معتقد است که ارزش اضافی «از هر دو گرفته می‌شود» (ص ۱۲)، انسان‌ها و حیوانات. Hochschartner (۲۰۱۴) معتقد است که هم حیوانات و هم کارگران مزدی بیش از زمان لازم برای تولید کالاهایی که برای بازتولید آن‌ها مورد نیاز است کار می‌کنند تا آن ارزش اضافی را که سرمایه‌داران می‌توانند در اختیار بگیرند ایجاد کنند. موری (۲۰۱۱: ۹۸) و پرلو (۲۰۰۲: ۳۰۷) اساساً با این استدلال موافق هستند. فراری (۲۰۱۷) می‌افزاید: «توانایی استخراج ارزش اضافی از راه بهره‌کشی از حیوانات غیرانسانی، کل زندگی آن‌ها را تحلیل می‌برد» (ص ۱۹۸).

برخلاف این مواضع، من استدلال می‌کنم که پیش‌شرط‌های لازم برای بودن در مقام کارگر مزدی ارزش‌آفرین وجود دارد: اول، عدم دسترسی بر وسایل تولید. دوم، فرد باید نیروی کار خود را به سرمایه‌داران بفروشد و کالاهایی را در بازار به‌منظور بازتولید خود و نیروی کارش بخرد. تنها تحت این شرایط مبتنی بر مناسبات، کار به‌عنوان بخشی از کار اجتماعاً لازم و بنابراین، کار مزدی تولیدکننده‌ی ارزش یا «کار مولد» (MECW 510: 35) در سرمایه‌داری شناخته می‌شود.

رابطه‌ی حیوانات با سرمایه در فرآیند تولید سرمایه‌داری متفاوت است. آن‌ها به‌طور خصوصی فاقد ابزار تولید هستند و اگرچه برای سرمایه کار می‌کنند در ازای آن دستمزدی دریافت نمی‌کنند. همان‌طور که در بالا گفته شد، آن‌ها در تولید به‌عنوان ابزار تولیدی که به‌شکل خصوصی متعلق به سرمایه است، فوق‌استثمار می‌شوند. علاوه بر این، آن‌ها به‌هیچ‌وجه عاملی در مناسبات بازار نیستند. آن‌ها نه نیروی کار خود را می‌فروشند و نه کالایی می‌خرند. بنابراین، کار حیوانات نه به‌وسیله‌ی بازار سازمان‌دهی می‌شود و نه به‌عنوان بخشی از کار اجتماعاً لازم در سرمایه‌داری شناخته می‌شود. این بدان معناست که، هرچند حیوانات اغلب به‌صورت شبانه‌روزی و با استفاده‌ی کامل از بدن خود کار می‌کنند، ارزش یا ارزش مبادله‌ای تولید نمی‌کنند. تنها نیروی کاری که به‌وسیله‌ی سرمایه‌داران در بازار خریداری و بنابراین، توسط بازار سازمان‌دهی می‌شود، نیروی کار خالق ارزش است.

این در وهله‌ی اول مسئله‌ای مربوط به گونه‌ها نیست زیرا نیروی انسانی نیز وجود دارد که از طریق خرید توسط سرمایه‌داران به‌عنوان کار مزدی شناخته نمی‌شود و کارگران انسانی هستند که کارگر مزدی نیستند. به‌عنوان مثال، هنگامی که تولیدمثل و کارهای مراقبت که (اغلب) توسط زنان انجام می‌شوند در مدار سرمایه گنجانده نمی‌شوند، یعنی وقتی برای منافع سرمایه‌دار انجام نمی‌شوند، مشمول دستمزد نشده و در روابط تولید سرمایه‌داری قرار نمی‌گیرند. همین امر در مورد نیروی کار صرف‌شده توسط حدود ۴۰ میلیون برده‌ی انسانی که هنوز در جهان وجود دارند (سازمان بین‌المللی کار ۲۰۱۷: ۵ ILO) صادق است. این که آیا کسی کارگر مزدی است یا خیر یا این که کار ارزش ایجاد می‌کند یا خیر بستگی به مناسبات واقعی مبتنی بر عمل اجتماعی دارد - نه تعلق به گونه‌ی انسان.

این بدان معنا نیست که برده‌ها، زنان، حیوانات یا طبیعت از لحاظ اقتصادی - اجتماعی مورد بهره‌کشی قرار نمی‌گیرند یا اینکه سرمایه‌داران از کنار گذاشتن آن‌ها از رابطه‌ی سرمایه و ادغام مجدد از راه روابط فوق‌استثماری بهره نمی‌برند. بلکه منظور این است که بهره‌کشی از آن‌ها با کارگران مزدی متفاوت است.

اگر حیوانات غیرانسانی کار مزدی انجام نمی‌دهند و ارزش ایجاد نمی‌کنند، نمی‌توانند کالا تولید کنند. کالاها، همان طور که در بالا تشریح شد، نه تنها دارای ارزش مصرفی بلکه دارای ارزش یا ارزش مبادله نیز هستند. بنابراین حیوانات، مانند طبیعت، محصولاتی تولید می‌کنند که ارزش‌های مصرفی هستند. به‌عنوان مثال، طبیعت، سوخت‌های فسیلی تولید کرده است. حیوانات گوشت، شیر، تخم‌مرغ و موارد دیگری تولید می‌کنند. سرمایه‌داران بدن و زندگی آنان و همچنین محصولات حاصل از کارشان را «رایگان» تصاحب می‌کنند (MECW 35: 599). محصولات حیوانی فقط در شرایطی دارای ارزش یا ارزش مبادله‌ای هستند و بنابراین، به کالا تبدیل می‌شوند که کارگران مزدی نیز برای تولید آن‌ها نیروی کار مصرف کنند.

این بدان معناست که حیوانات قطعاً ارزش اضافی ایجاد نمی‌کنند، حتی اگر در کنار کارگران مزدی و بخشاً در شرایطی بدتر کار کنند و حتی تا زمانی که زنده هستند مورد بهره‌کشی قرار گیرند، که در مورد اکثر گاوها، مرغ‌ها یا خوک‌ها در جوامع سرمایه‌داری صادق است.

به‌طور خلاصه، هر سه فرضیه‌ای که توسط پژوهشگران منتقد انسان - حیوان مطرح شده است بر اساس سوءبرداشت یکسانی از نظریه‌ی ارزش کار و در نتیجه روابط بنیادین سرمایه‌داری است. از نظر تئوری نمی‌توان حیوانات را به‌عنوان کارگر مزدی در نظر گرفت. حیوانات کار می‌کنند، محصولات تولید می‌کنند یا خدمات را به‌صورت رایگان ارائه می‌دهند و توسط طبقه‌ی سرمایه‌دار فوق‌استثمار می‌شوند. با این حال، آن‌ها کالا تولید نمی‌کنند، ارزش یا ارزش اضافی ایجاد نمی‌کنند. می‌توان نتیجه گرفت که این مفاهیم مارکس درباره‌ی نظریه‌ی ارزش کار را نمی‌توان به حیوانات منتقل کرد.

با این حال، نقش خاص حیوانات همچون طبیعت به‌طور کلی، حداقل دلالت بر دو بینش استراتژیک دارد. نخست، برای بررسی استثمار حیوانات، باید به کارگران مزدی

سرمایه‌داران حیوانی پرداخت، زیرا آن‌ها کسانی هستند که ارزش اضافی تولید می‌کنند، یعنی اکسیر حیات سرمایه‌ی حیوانی. از سوی دیگر، بدون طرح بها قائل شدن برای زندگی حیوانات یا نیروی کار حیوانی، اقدامات فوری که منجر به کاهش سود سرمایه‌داران حیوانی به نام آزادی حیوانات می‌شود، می‌تواند ابزارهای موفقی در مقابله با صنایع حیوانی باشد.

بیگانگی انسان - بیگانگی حیوان

تا اینجا، می‌توان در مورد ویژگی ضد گونه‌پرستانه‌ی نظریه‌ی مارکس، ادغام حیوانات در سرمایه‌داری از طریق ارتباط آن‌ها با سرمایه و نقش حیوانات در نظریه‌ی ارزش کار، شفافیت ایجاد کرد. در این قسمت آخر، آخرین مفهوم مارکسی در رابطه با حیوانات مورد بررسی قرار می‌گیرد: بیگانگی.

در پایان دهه‌ی ۱۹۸۰، انسان‌شناس هلندی باربارا نوسکه (۱۹۹۷) در چاپ اول کتاب معروف خود **فرا تر از مرزها: انسان‌ها و حیوانات** مفهوم در آن زمان آوانگاردیستی «بیگانگی حیوانات» یا «حیوان‌زدایی» (ص ۱۸) را مطرح کرد. از زمان انتشار، کار وی بین پژوهشگران انسان - حیوان توزیع گسترده‌ای پیدا کرده است.^{۱۰} تا آنجا که می‌دانم نوسکه (۱۹۹۷: ۲۱-۱۲) اولین کسی بود که مفهوم اولیه‌ی مارکس درباره‌ی بیگانگی را از **دست‌نوشته‌های پاریس** به [حوزه‌ی] حیوانات منتقل کرد. او استدلال می‌کند که حیوانات، همان طور که مارکس ابتدا در مورد کارگران مزدی مطرح کرد، از محصول خود، از فعالیت تولیدی و از وجود نوعی خود بیگانه شده‌اند، که شامل بیگانگی از طبیعت و از یکدیگر در سرمایه‌داری است. او بیگانگی را با سازمان‌دهی تیلوریستی فرایند کار سرمایه‌داری و شرایط کار ملال آور، یکنواخت و غیرانسانی مرتبط می‌کند (نوسکه ۱۹۹۷: ۱۲، ۱۴).

نظریه‌ی وی از سوی تمام پژوهشگران انتقادی انسان - حیوان مورد تأیید قرار نگرفت. اقلیتی اعتراضاتی را مطرح کردند. از جمله، رایان گاندسون (۲۰۱۱) دو بحث مهم را ارائه می‌دهد. نخست، او اظهار می‌دارد که «نظریه‌ی مارکس در مورد بیگانگی انسان چنین فرض می‌کند که "ماهیت" انسانیت ایجاد و کامل کردن زندگی اجتماعی

از طریق کار آزاد، متفکرانه و خلاق است، اما سرمایه‌داری این فرصت را مختل و تحریف کرده است» (ص ۲۶۶). به بیان دیگر، گاندرسون بر این باور است که ویژگی نوعی انسان، وجود نوعی او، شرط بیگانگی است. گاندرسون (۲۰۱۱) ادامه می‌دهد که:

نظریه‌ای منسجم در مورد بیگانگی حیوانات [...] مطمئناً باید به اهلی‌سازی اولیه و انتخاب دست‌کاری‌شده بازگردد و رفتارهای طبیعی گونه‌ی مورد نظر را در مقایسه با رفتارهای آن در شرایط دخالت‌گری انسانی در نظر بگیرد. (ص ۲۶۶)

از آنجا که این کار توسط نوسکه انجام نمی‌شود، گاندرسون (۲۰۱۱) نتیجه می‌گیرد که این مفهوم را نمی‌توان «بدون مشکلات نظری و عملی قابل توجه به قلمرو حیوانات غیرانسانی منتقل کرد» (ص ۲۶۶).

برخی از جنبه‌ها در تفاسیر نوسکه و گاندرسون ارزش آن را دارند که مورد توجه قرار گیرند. اما من با مبانی استدلال‌های آن‌ها موافق نیستم. در هر دو مورد، به نظر می‌رسد که مشکلات حول درک و توضیح بیگانگی در نوشته‌های مارکس دور می‌زند. از نظر مارکس، شکل خاص تاریخی کار اجتماعی دلیل بیگانگی است. مناسبات تولید و توزیع سرمایه‌داری باعث بیگانگی کارگران مزدی می‌شود، زیرا کارگران تولید می‌کنند اما محصول دیگر متعلق به آن‌ها نیست. آن‌ها فرایند کار را اجرا می‌کنند اما در مورد این که چه چیز یا چگونه تولید شود تصمیم نمی‌گیرند، سرمایه‌داران این کار را می‌کنند. علاوه بر این، آن‌ها هیچ نقشی در توزیع محصول ندارند. کارگران مزدی به صورت گروهی (بخشاً به صورت گروه‌های بزرگ) تولید می‌کنند و سرمایه‌داران محصولات را توزیع می‌کنند. اما هر دو فرایند به‌عنوان مجموعه‌ای انسانی یا اجتماعی از تولیدکنندگان با توجه به ظرفیت‌های اجتماعی - طبیعی گونه‌ی انسانی خاص آن‌ها (وجود نوعی) انجام نمی‌شود. سرانجام، با پرولتاریا شدن، ارتباط آن‌ها با طبیعت از بین می‌رود. در مقابل، نوسکه بیگانگی را عمدتاً به سازمان‌دهی تیلوریستی و خود فرایند کار نسبت می‌دهد، یعنی شکل خاصی از فرایند تولید سرمایه‌داری و بدون در نظر گرفتن توزیع. علاوه بر این، او بر شرایط غیرانسانی کار به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر برای کار بیگانه تأکید می‌کند. البته، به‌عنوان مثال، کارگران خطوط آماده‌سازی در کشتارگاه‌ها، بیگانگی را با وحشیانه‌ترین شیوه تجربه می‌کنند. با این حال، درک مارکس

از بیگانگی برای کارگران مزدی فراخور تمام اشکال تولید سرمایه‌داری است. برای مثال حتی خلاق‌ترین طراحان به‌عنوان کارگران مزدی از نظر مارکس بیگانه شده‌اند، هرچند ممکن است همچون مهاجری با دست‌مزد کم که در کشتارگاهی تحت فرمان مستقیم سرپرست خود عملیات خسته‌کننده را در تمام طول روز تکرار می‌کند، رنج نبرند. از سوی دیگر، تمایلی در گاندرسون وجود دارد تا ارتباط میان بیگانگی و وجود نوعی انسانی را غلوآمیز نشان دهد. مسلماً مارکس بیگانگی کارگران را برای نشان دادن پتانسیل‌های اجتماعی - طبیعی خاصی که انسان به‌عنوان یک گونه از خود نشان می‌دهد، تحلیل می‌کند. بنابراین مفهوم بیگانگی به این مشکل مربوط می‌شود که سرمایه‌داری مانع از آن است که انسان‌ها بتوانند پتانسیل‌های خود را محقق سازند. با وجود این، مفهوم بیگانگی لزوماً نباید به محدودیت پتانسیل‌های انسانی تقلیل یابد. گاوها، خوک‌ها و مرغ‌ها در واقع قادر به ساختن یک جامعه‌ی پسا سرمایه‌داری نیستند. اما، بر اساس تمام آنچه که ما تاکنون می‌دانیم، اگر استثمار و سلطه بر آن‌ها نباشد، می‌توانند با توجه به ظرفیت‌ها، علایق و احساسات متعدد اجتماعی/ طبیعی خود - ویژگی‌های نوعی خاص خودشان - زندگی کنند. ویژگی‌های نوعی آن‌ها وابسته به وجود نوعی انسان است (بالا را ببینید)، و اگر به آن‌ها اجازه داده می‌شود، آن را محقق می‌کردند. اما در سرمایه‌داری، هم حیوانات و هم انسان‌ها از محقق ساختن خود محروم هستند. بنابراین، می‌توان محتوای انتقادی اصطلاح بیگانگی را گسترش داد، به‌شرطی که بیگانگی وجود نوعی خاص انسانی مورد مناقشه قرار نگیرد. با وجود این، در این‌جا لازم به ذکر است که بیگانگی حیوانات مانند مورد انسان‌ها خودخواسته نیست. تعاملات آن‌ها با طبیعت و با یکدیگر به‌دلیل مناسبات سرمایه‌دارانه بین انسان‌ها مخدوش شده است.

به نظر من، مخالفت دوم گاندرسون نسبت به مورد اول او کم‌تر پذیرفتنی است. او درست می‌گوید که ویژگی‌های نوعی حیوانات در شکل‌بندی‌های اجتماعی قبل از سرمایه‌داری نیز تحریف، تباه و نفی شده است. همین امر در مورد وجود نوعی انسان‌ها نیز صادق است. اما این استدلال قانع‌کننده‌ای در برابر مفهوم‌سازی بیگانگی حیوانات در سرمایه‌داری نیست. امروزه، بیگانگی در درون جامعه‌ی بورژوایی مدرن صورت می‌گیرد و نتیجه‌ی قانون اقتصادی حرکت آن است. بنابراین، از دیدگاه ماتریالیستی

تاریخی، روش متقاعدکننده، تحلیل شکل خاص تاریخی بیگانگی به‌عنوان موضوعی سرمایه‌دارانه است.

به‌طور خلاصه، در حالی که نوسکه درباره‌ی دلیل و چگونگی بیگانگی حیوانات در سرمایه‌داری به‌شکلی کامل بحث نمی‌کند، می‌توان بر اساس ماتریالیسم تاریخی و تمایز دیالکتیکی میان حیوانات و انسان‌ها با توجه به تفاوت در ویژگی‌های نوعی آن‌ها، ملاحظات گاندرسون را رد کرد. برای مقابله با تقلیل‌گرایی مفهوم‌سازی نوسکه که نقد من آن را آشکار کرد، بازگشت به مفهوم‌سازی اولیه‌ی مارکس از بیگانگی را مفید می‌دانم. همان‌طور که در بالا استدلال کردم، بیگانگی کارگران مزدی انسانی به‌دلیل مناسبات تولید و توزیع سرمایه‌داری در فرایندهای تولید سرمایه به‌عنوان یک کل، پدیدار می‌شود.

به نظر من، شکل سرمایه‌دارانه‌ی کار اجتماعی منجر به بیگانگی حیوانات نیز می‌شود، زیرا شامل رابطه‌ی استبدادی فوق‌استثماری میان سرمایه و حیوانات است که در بالا توضیح داده شد. در این رابطه، حیوانات نمی‌توانند محصولات حاصل از کار خود و فرایندهای تولید یا توزیع آن‌ها را در اختیار داشته باشند. آن‌ها نمی‌توانند مطابق با ویژگی‌های نوعی خود عمل کنند و نمی‌توانند رابطه‌ی خود را با طبیعت یا یکدیگر شکل دهند. تا این مرحله، انتقال مفهوم از کارگر مزدی به حیوانات امکان‌پذیر و معتبر است.

با این حال، نخست، نوسکه در واقع جنبه‌هایی از بیگانگی حیوانات را توصیف می‌کند که نمی‌توان با اصطلاح کلاسیک مارکسیستی مفهوم‌سازی کرد. برخلاف کارگران مزدی، حیوانات حتی بدن و زندگی خود را در اختیار ندارند. این نشان‌دهنده‌ی ویژگی رابطه‌ی سرمایه - حیوان است و فراتر از آن چیزی است که مارکس برای انسان ترسیم کرده است. بنابراین، مفهوم بیگانگی حیوانات باید این دو شکل بیگانگی افزوده را نیز شامل شود، به‌جای آنکه آن‌ها را تحت دسته‌بندی‌های موجود قرار دهد.

جنبه‌ی محوری بحث حاضر در مورد بیگانگی حیوانات که فراتر از توضیح مفهومی عمیق و تجدیدنظر شده و تصدیق بیگانگی حیوانات است، تقویت ضرورت براندازی تمام روابطی است که در آن انسان و حیوان موجوداتی تحقیر، برده، واگذاشته و زبون شده

هستند. اگر بیگانگی حیوانات وجود دارد و اساس آن در شکل سرمایه‌دارانه‌ی کار اجتماعی است، دلیل دیگری است که حیوان‌گرایی انسانی باید با هماهنگی جنبش سوسیالیستی وسیع‌تری عمل کند.

نتیجه‌گیری

تحلیل موجود در مقاله‌ی حاضر به نتایج نظری زیر می‌انجامد: نه نظریه‌ی اصلی مارکس و نه مفهوم کار او گونه‌پرستانه یا انسان‌محور نیست. برعکس، آن‌ها ماتریالیستی - تاریخی و ضدگونه‌پرستانه هستند. بر اساس درک دیالکتیکی و مبتنی بر مناسبات از سرمایه‌داری، حیوانات به‌دلیل رابطه‌ی خاص تاریخی سرمایه - حیوان در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مورد استثمار قرار می‌گیرند. این یک رابطه‌ی استبدادی فوق‌استثمار است که توسط آن حیوانات در سرمایه‌داری ادغام می‌شوند. بنابراین، حیوانات نه کارگر مزدی هستند و نه برده و یا کالاهای زنده‌ی فوق‌استثمار شده. با آن‌ها به‌عنوان مایملک خصوصی که از طرف طبیعت به‌رایگان به سرمایه‌داران واگذار و همچون ابزار تولید به کار گرفته می‌شوند، رفتار می‌شود. حیوانات به‌عنوان موجودات فوق‌استثمار شده، کار می‌کنند و به‌صورت رایگان به سود سرمایه محصولات تولید می‌کنند. اما آن‌ها ارزش، کالا یا ارزش اضافی تولید نمی‌کنند. سرانجام، حیوانات مشابه کارگران مزدی انسانی بیگانه می‌شوند. آن‌ها در چهار شکل از بیگانگی توصیف شده توسط مارکس مشترک هستند، اگرچه تفاوت در ویژگی‌های نوعی آن‌ها میان انسان‌ها و سایر حیوانات باید در نظر گرفته شود. علاوه بر این، حیوانات به‌دلیل شکل خاص تاریخی که در آن مبتنی بر مناسبات در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ادغام شده‌اند، از بدن و زندگی خود بیگانه هستند.

بر اساس این یافته‌ها، نزدیکی نظری متقابل مارکسیسم و حیوان‌گرایی انسانی انتقادی و همچنین مبارزه‌ی طبقاتی مشترک علیه طبقه‌ی سرمایه‌دار می‌تواند ژرفای بیشتری بیابد. رابطه‌ی سرمایه - حیوان نشان‌دهنده‌ی بازیگر و سودجوی اصلی استثمار حیوانی امروز و در نتیجه طرف مقابل در مبارزه‌ی سوسیالیستی حیوان‌گرایانه است. تحلیل بیگانگی انسان و حیوان از یک سو و رابطه‌ی سرمایه - حیوان و سرمایه - کار

از سوی دیگر نشان می‌دهد که کارگران و آزادی‌خواهان حیوانات به‌شکلی متفاوت، اما در یک فرآیند تولید سرمایه‌داری به‌عنوان یک کلیت، مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند. بنابراین، آن‌ها باید در کنار هم بجنگند. تعیین موقعیت حیوانات با توجه به تولید ارزش، نکاتی را در مورد چگونگی ایجاد مشکل بلافاصله برای تداوم زندگی صنایع حیوانی، و ایجاد کاهش در سود به نام حیوانات، ارائه می‌دهد. به هر جهت، رابطه‌ی سرمایه - حیوان و بیگانگی حیوانات، هدف استراتژیک ایجاد انقلابی در کار اجتماعی سرمایه‌دارانه را برجسته می‌سازد. به معنای واقعی کلمه، دنیایی برای پیروزی وجود دارد - نه تنها برای انسان‌ها.

منابع

- Benton T (1993a) Marx on humans and animals: Humanism or naturalism. In: Benton T (ed.) *Natural Relations: Ecology, Animal Rights and Social Justice*. London: Verso, pp. 23-57.
- Benton T (1993b) *Natural Relations: Ecology, Animal Rights and Social Justice*. London: Verso.
- Boslaugh SE (2016) Anthropocentrism. *Encyclopaedia Britannica*. Available at: <https://www.britannica.com/topic/anthropocentrism>
- Bujok M (2015) Tierkapital, Spezieszugehörigkeit und soziale Ungleichheit. In: Brucker R, Bujok M, Mutherich B, et al. (eds) *Das Mensch-Tier-Verhältnis: Eine sozialwissenschaftliche Einführung*. Wiesbaden: Springer, pp. 107—188.
- Burkett P and Foster JB (2016) *Marx and the Earth: An Anti-Critique*. Leiden: Brill.
- Cochrane A (2010) *An Introduction to Animals and Political Theory*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Derrida J (2009) *The Beast and the Sovereign*, vol. 1. Chicago: The University of Chicago Press.
- Dow S (2019) “Such brutality”: Tricked into slavery in the Thai fishing industry. *The Guardian*. Available at: <https://www.theguardian.com/world/2019/sep/21/such->

brutality-tricked-into- slavery-in-the-thai-fishing-industry

Ducey K (2017) The chicken-industrial complex and elite White men: Connecting the oppression of humans and other animals. In: Nibert D (ed.) *Animal Oppression and Capitalism*, vol. 1. Santa Barbara, CA: Praeger, pp. 1—19.

Duignan B (2013) Speciesism. *Encyclopaedia Britannica*. Available at: <https://www.britannica.com/topic/speciesism>

Ferrari A (2017) Nonhuman animals as food in biocapitalism. In: Nibert D (ed.) *Animal Oppression in Capitalism*, vol. 1. Santa Barbara, CA: Praeger, pp. 184—208.

Gunderson R (2011) From cattle to capital: Exchange value, animal commodification, and Barbarism. *Critical Sociology* 39(2): 259—275.

Hochschartner J (2014) Towards an Marxist animalism. *Counterpunch*, 13 June. Available at: <https://www.counterpunch.org/2014/06/13/towards-a-marxist-animalism/>

Hribal J (2003) ‘Animals are part of the working class’: A challenge to labor history. *Labor History* 44(4): 435-453.

Hribal J (2007) Animals, agency, and class: Writing the history of animals from below. *Human Ecology Review* 14(1): 101-112.

Hribal J (2010) *Fear of the Animal Planet: The Hidden History of Animal Resistance*. Petrolia, ON, Canada; Oakland, CA: CounterPunch; AK Press.

Hribal J (2012) Animals are part of the working class reviewed. *Borderlands* 11(2): 1-37.

International Labour Organization (ILO) (2017) *Global Estimates of Modern Slavery: Forced Labour and Forced Marriage*. Geneva: ILO.

Macdonald BJ (2016) Marx and the human/animal dialectic. In: Grant J and Jungkunz VG (eds) *Political Theory and the Animal/Human Relationship*. New York: SUNY Press, pp. 23-48.

Marx K and Engels F (1975-2005) *Collected Works (MECW)*, vol. 1—50. New York: International Publishers.

Murray M (2011) The underdog in history: Serfdom, slavery and species in the creation and development of capitalism. In: Taylor N and Signal T (eds) *Theorizing Animals: Re-Thinking Humanimal Relations*. Leiden: Brill, pp. 87-106.

Mutherich B (2004) *Die Problematik der Mensch-Tier-Beziehung in der Soziologie: Weber, Marx und die Frankfurter Schule*. 2nd ed. Munster: Lit Verlag.

Noske B (1997) *Beyond Boundaries: Humans and Animals*. 2nd revised ed. Montreal, QC: Black Rose Books.

- Painter C (2016) Non-human animals within contemporary capitalism: A Marxist account of non-human animal liberation. *Capital & Class* **40**(2): 325-343.
- Painter C (2017) Why even the oppressed are responsible for their food choices: Rejecting the capitalist 'recipe book'. In: Nibert D (ed.) *Animal Oppression and Capitalism*, vol. 2. Santa Barbara, CA: Praeger, pp. 230-258.
- Perlo K (2002) Marxism and the underdog. *Society & Animals* **10**(3): 303-318.
- Peterson AL (2013) *Being Animal: Beasts and Boundaries in Nature Ethics*. New York: Columbia University Press.
- Petrus K (2015) Arbeit. In: Ferrari A and Petrus K (eds) *Lexikon der Mensch-Tier-Beziehungen*. Bielefeld: Transcript Verlag, pp. 38—41.
- Rosen A and Wirth S (2013) Über die Rolle der Kategorie 'Arbeit' in den Grenzziehungspraxen des Mensch-Tier-Dualismus. In: Chimaira — Arbeitskreis für Human-Animal Studies (ed.) *Tiere Bilder Ökonomien: Aktuelle Forschungsfragen der Human-Animal Studies*. Bielefeld: Transcript Verlag, pp. 17—42.
- Sanbonmatsu J (2015) Ausbeutung. In: Ferrari A and Petrus K (eds) *Lexikon der Mensch-Tier- Beziehungen*. Bielefeld: Transcript Verlag, pp. 50—52.
- Stache C (2017) *Kapitalismus und Naturzerstörung: Zur kritischen Theorie des gesellschaftlichen Naturverhältnisses*. Opladen: Budrich UniPress.
- Stache C (2018) On the origins of animalist Marxism: Re-reading Ted Benton and the Economic and Philosophic Manuscripts of 1844. *Monthly Review* **70**(7): 22—41.
- Torres B (2007) *Making a Killing: The Political Economy of Animal Rights*. Oakland, CA: AK Press.
- Wolf D (2013) Zur Architektur der drei Bände des Marxschen Kapitals. In: Hecker R and Vollgraf CE (eds) *Beiträge zur Marx-Engels-Forschung (Neue Folge 2013)*. Hamburg: Argument Verlag, pp. 95—128.

^۱ من بحث در مقاله‌ی حاضر را به چهار جنبه‌ی بحث حیوان‌گرایی مارکسیستی محدود می‌کنم که به نظرم موضوعات اصلی هستند و تا کنون مورد مناقشه بوده است.

بدیهی است که موضوعات دیگری نیز وجود دارد که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد، به‌عنوان مثال، نقش اخلاق در نظریه‌ی اجتماعی انتقادی استثمار و آزادی حیوانات یا درک و کاربرد مفهوم فتیسیسم (بُت‌وارگی) مارکس توسط پژوهشگران حیوان‌گرا.^۲ گونه‌پرستی، در **دانشنامه‌ی بریتانیکا**، به‌عنوان «رفتار با اعضای یک گونه به‌شکلی که گویی از نظر اخلاقی مهم‌تر از اعضای دیگر گونه‌ها هستند» و همچنین «اعتقاد بر این که این عمل موجه است» (Duignan 2013) تعریف شده است. در عوض من گونه‌پرستی را ایدئولوژی بورژوازی می‌دانم که با منتسب کردن گونه‌های جانوری غیرانسانی به موجوداتی با ارزش کم‌تر، استثمار حیوانات را توصیف، توجیه و پنهان می‌کند. ریشه‌های آن در روابط اجتماعی آنتاگونیستی سرمایه‌داری قرار دارد. علاوه بر این، این واژه شکلی ایدئولوژیک از سبک زندگی فرهنگی (به‌معنای گرامشی) در جامعه‌ی بورژوازی را مشخص می‌کند.

بر اساس **دانشنامه‌ی بریتانیکا**، انسان‌محوری دیدگاهی (فلسفی) است «که انسان‌ها مرکز یا مهم‌ترین موجودات جهان هستند» (Boslaugh 2016). از نظر مفهومی، من این تعریف را به شکلی مشابه در مورد گونه‌پرستی تعدیل می‌کنم.^۳ اصطلاح فوق‌استثمار در وهله‌ی اول به‌معنای تحلیلی مارکسیستی در اینجا استفاده می‌شود که باید از یک اصطلاح اساساً اخلاقی یا سیاسی متمایز شود. با این حال، واضح است که نشان دادن یک رابطه به‌عنوان یک رابطه‌ی فوق‌استثمار دارای دلالت‌ها و مفاهیم اخلاقی و سیاسی است. در این‌جا، فوق‌استثمار به این معناست که بهره‌کشی از حیوانات توسط سرمایه از متوسط استثمار کارگران مزدی توسط سرمایه فراتر می‌رود. برای توضیح بیشتر، به بخش رابطه‌ی سرمایه - حیوان در مقاله‌ی حاضر مراجعه کنید.

^۴ برای جزئیات بیشتر بحث بنتون و رد همه‌جانبه‌تر فرض او، به Stache 2018 مراجعه کنید.

^۵ اقتصاد-حیوانی؟ درباره‌ی مقوله‌ی «کار» در شیوه‌های ترسیم مرز دوگانه‌انگاری انسان - حیوان. تمام ترجمه‌های انگلیسی از متون آلمانی در مقاله‌ی حاضر توسط نویسنده انجام شده است.

۶ معماری سه جلد اثر اصلی مارکس، سرمایه، این دو رابطه‌ی اصلی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و ارتباط متقابل آن‌ها را منعکس می‌کند. جلد اول درباره‌ی فرآیند تولید سرمایه، جلد دوم مربوط به روند گردش سرمایه و جلد سوم مربوط به روابط متقابل دیالکتیکی آن‌هاست (رجوع کنید به Wolf 2013).

۷ مارکس (MECW 35: 48) بلافاصله می‌گوید که ویژگی مشترک کالاها این است که آن‌ها محصول کار انسان هستند. در این نقطه از مقاله‌ی حاضر، این جنبه را که برای تحلیل موقعیت حیوانات در سرمایه‌داری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، کنار می‌گذارم، زیرا بعداً مورد بحث قرار می‌گیرد و اینجا تمرکز بر ارائه‌ی مفهوم مبتنی بر رابطه توسط مارکس است.

۸ در حقیقت، اکثر نویسندگان طرفدار حیوانات با مغشوش کردن مفاهیم مختلف می‌خواهند نشان دهند که حیوانات در عین حال کارگر مزدی، برده و/یا کالا هستند. بنابراین، مواضع ترکیبی در مورد این موضوع وجود دارد. به‌عنوان مثال، ملانی بوژوک، جامعه‌شناس آلمانی (۲۰۱۵: ۱۳۷، ۱۴۵)، متقاعد شده است که حیوانات در روابط کار شبیه برده‌داری قرار دارند که با ویژگی‌های سرمایه‌دارانه و پیشاسرمایه‌دارانه مشخص می‌شود. حتی جیسون هریبال (۲۰۰۳) بدون نتیجه‌گیری نظری از این مشاهده، حیوانات را به‌عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر اما همچنین به‌عنوان «کار بدون دستمزد» توصیف می‌کند (ص ۴۳۶). دیدگاه کاملاً متفاوتی در مورد این موضوع، مربوط به جان سانبونماتسو است. Sanbonmatsu (۲۰۱۵: ۵۲) بهره‌کشی از حیوانات را چیزی میان انسان‌ها به‌عنوان یک طبقه و حیوانات به‌عنوان طبقه‌ای خاص خود آن‌ها مفهوم‌سازی می‌کند. دلیل این‌که من این مواضع را رد می‌کنم، در بحث بالا نیز مشخص می‌شود.

۹ مشابه کار پرلو (2002: 306f.) فرضیه‌ی Hribal آن‌طور که در نگاه اول به نظر می‌رسد روشن نیست. Hribal (3: 102, 106, 2012: 2007) در این مورد صریح است و حیوانات را با توجه به رابطه‌ای که با صاحبان خود دارند، به‌عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر تعریف می‌کند. اما در بازبینی بحث در مورد فرضیه‌ی خود، Hribal (۲۰۱۲) موضع خود را که برای اولین بار در مقاله‌ی اصلی در سال ۲۰۰۳ تدوین شد، تکرار

می‌کند که «کار بدون حقوق حیوانات پایه و اساس کار انسان بوده است» (ص ۲۴، تأکید کریستین استاچ). مانند مقاله‌ی اصلی خود، او هیچ مشکلی را در این واقعیت نمی‌بیند که با توجه به تعریف حیوانات به‌عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر آن‌ها کارگران بدون دستمزد هستند. با این حال، من ایده‌ی اصلی Hribal را در اینجا برای تشریح جزئیات درک از نقش و جایگاه حیوانات در سرمایه‌داری مطرح می‌کنم.

^{۱۰} برای مشاهده‌ی چند مورد،: Gunderson (2011: 265f.), Hribal (2012: 21), Painter (2016: 333f.), Perlo (2002: 307), Peterson (2013: 164ff.), Petrus (2015: 39f.), Torres (2007: 39ff.).